

## فهرست

۱۱	..... کتاب الوکاله
۶۷	..... کتاب الشهادات
۱۴۴	..... کتاب الاقرار
۱۸۱	..... کتاب الأیمان
۲۰۰	..... کتاب القضا

**نکته:** داوطلبین گرامی قبل از مطالعه کتاب، حتماً قسمت‌های مقدمه و توصیه‌هایی برای مطالعه کتاب که در صفحات قبل آمده است را مطالعه کنند.

## کتاب الوکاله

**نکته ۱-** وکالت یعنی شخصی تمام یا بخشی از اختیارات خود را به دیگری بدهد مثلاً سعید مالک خانه‌ای است و طبیعتاً حق فروش یا اجاره آن را دارد و کسی جز سعید نمی‌تواند خانه را بفروشد یا اجاره دهد حال اگر سعید اختیار فروش خانه خود را به اصغر بدهد به این عقد، وکالت می‌گویند. به سعید موکل و به اصغر وکیل می‌گویند.

**نکته ۲-** وکالت عقد است و با ایجاب (پیشنهاد انعقاد عقد) از جانب موکل و قبول از طرف وکیل منعقد می‌شود.

**نکته ۳-** لازم به توضیح است معمولاً در وکالت برای تحقق عقد، فقها سخت‌گیری کمتری نسبت به سایر عقود دارند مثلاً بسیاری از فقهای قدیمی برای تحقق عقود، استفاده از لفظ را ضروری می‌دانند اما در وکالت چنین شرطی را لازم نمی‌دانند.

**نکته ۴-** وکالت به طرق زیر منعقد می‌شود:

• موکل با هر لفظی، جملاتی که دلالت بر دادن وکالت دارد را بگوید و وکیل نیز با لفظ قبول کند. مانند اینکه علی به رضا بگوید: «تو وکیل من در فروش خانه هستی» و رضا بگوید: «قبول کردم»

• موکل با هر لفظی، جملاتی که دلالت بر دادن وکالت دارد را بگوید و وکیل بدون قبول لفظی، آن عمل را انجام دهد مانند اینکه علی به رضا بگوید: «تو وکیل من در فروش خانه هستی» و رضا بدون اینکه سخنی بگوید خانه را بفروشد که در اینجا فروختن خانه توسط رضا قبول وکالت محسوب شده و معامله صحیح است.

• به صورت مکتوب

• به صورت معاطاتی

• وکیل بپرسد فلان کار را انجام دهم (مثلاً بپرسد خانه را بفروشم؟) و موکل بگوید: بله

۴/۱- معاطات به این معنی است که اراده طرفین با فعل بیان شود نه به صورت زبانی مثلاً ممکن است شخصی صراحتاً و با بیان لفظی بگوید تو وکیل من هستی اما در مطاعات ممکن است صراحتاً لفظی به کار نبرد بلکه مالی را در اختیار دیگری بگذارد تا بفروشد که این امر وکالت مطاعاتی است وکالت به صورت معاطاتی نیز واقع می‌شود.

نکته ۵- به طور کلی (چه در این مسأله چه در سایر موارد) منظور از موالات این است که دو عمل با فاصله کمی از هم به وقوع بپیوندند. در وکالت نیازی نیست بین ایجاب و قبول موالات باشد به عبارتی اگر آرش امروز به محمود بگوید تو وکیل من در فروش خانه هستی و محمود پس از گذشت مدتی (مثلاً چند روز بعد) وکالت را قبول کند وکالت صحیح است.

### لغات:

تَفْوِيضُ: واگذاری	حَيَاتٍ (حَيَاتِهِ): زنده بودن (زنده بودن او)
تَمَشِيَّةٌ أَمْرٍ: راه انداختن امری	مَا ذَلَّ: آنچه دلالت دارد.
كَذَا: فلان	فَوَّضْتُهُ إِلَيْكَ: به او واگذار کند.
نَحْوَهَا: مانند آن	بَيْعٌ: بفروش
دَار (داری): خانه (خانه من)	قَاصِدًا: قصدش این باشد
وَكَّلَ فِيهِ: آنچه در آن وکالت داده شده است.	سَلَّمَ: تسلیم کردن، دادن
تَسَلَّمَ (تَسَلَّمَهُ): تحویل گرفتن (تحویل گرفتن آن)	كِتَابَةً: نوشتن
لِيَبِيَعَهُ: برای اینکه آن را بفروشد	لَا يُعْتَبَرُ: شرط نیست.
وَصُولُ (وَصُولُهُ): رسیدن (رسیدن آن)	مُسْتَقْفِهِمَا: سوالی
يَتَسَّعُ: توسعه دارد، وسیع تر است.	
لَمْ نَكْتَفِ: کافی نباشد.	

### متن عربی و ترجمه:

(۱) وَ هِيَ تَفْوِيضُ أَمْرٍ إِلَى الْغَيْرِ لِيَعْمَلَ لَهُ حَالٌ حَيَاتِهِ، (۲) أَوْ إِرْجَاعُ تَمَشِيَّةٍ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَيْهِ لَهُ حَالُهَا،

(۱) وکالت عبارت از این است که در حالی که زنده است کارش را به دیگری بسپرد تا آن را انجام دهد (۲) یا راه انداختن امری از امورش را در حال حیات به دیگری ارجاع دهد.

(۱) وَهِيَ عَقْدٌ يَحْتَاجُ إِلَى إِجَابٍ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَقْصُودِ، (۲) كَقَوْلِهِ (۳) وَكَلَّمْتُكَ (۴) أَوْ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي كَذَا (۵) أَوْ فَوَّضْتُهُ إِلَيْكَ وَ نَحْوِهَا، (۶) بَلِ الظَّاهِرُ كَفَايَةُ قَوْلِهِ: (۷) بِعْ دَارِي قَاصِداً بِهِ التَّفْوِيضَ الْمَذْكُورَ فِيهِ

(۱) وکالت عقد است و احتیاج به ایجاب به هر لفظی که دلالت بر این مقصود کند دارد (۲) مانند اینکه بگوید (۳) تو را وکیل کردم (۴) یا بگوید تو در فلان کار وکیل من هستی (۵) یا انجام فلان کار را به تو تفویض کردم و مانند آن (۶) بلکه ظاهراً [برای تحقق وکالت] اگر این جمله را بگوید کافی است: (۷) «خانه‌ام را بفروش» و قصد وی از این جمله، تفویض (واگذاری) اختیار فروش خانه باشد [یعنی وکالت منحصر به لفظ خاصی نیست و با هر لفظی که دلالت به دادن اختیار کند وکالت واقع می‌شود].

(۱) وَقَبُولُ بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى الرِّضَا بِهِ، (۲) بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهُ يَكْفِي فِيهِ فِعْلٌ مَا وَكَّلَ فِيهِ بَعْدَ الإِجَابِ

(۱) و قبول وکالت به هر لفظی که دلالت به رضایت نماید واقع می‌شود (۲) بلکه ظاهراً همین که عمل مورد وکالت را بعد از ایجاب انجام دهد کافی است [و قبول محسوب می‌شود. مثلاً علی به رضا می‌گوید خانه‌ام را بفروش و رضا بدون اینکه لفظی مبنی بر قبول کردن وکالت بگوید خانه را می‌فروشد در اینجا فروش خانه توسط رضا قبول وکالت محسوب می‌شود و فروش خانه صحیح است].

(۱) بَلِ الْأَقْوَى وَفَوْعُهَا بِالْمُعَاظَةِ (۲) بِأَنْ سَلَّمَ إِلَيْهِ مَتَاعاً لِيَبِيعَهُ فَتَسَلَّمَهُ لِذَلِكَ،

(۱) بنابراین اقوی وکالت به معاطات نیز واقع می‌شود (۲) مانند اینکه کالایی را به او بدهد تا بفروشد و او هم آن را به همین منظور تحویل بگیرد.

(۱) بَلْ لَا يَبْعُدُ تَحَقُّقُهَا بِالْكِتَابَةِ مِنْ ظَرْفِ الْمُوَكَّلِ (۲) وَالرِّضَا بِمَا فِيهَا مِنْ ظَرْفِ الْوَكِيلِ (۳) وَإِنْ تَأَخَّرَ وُصُولُهَا إِلَيْهِ مُدَّةً، (۴) فَلَا يُعْتَبَرُ فِيهَا الْمُوَالَاةُ بَيْنَ إِجَابَتِهَا وَقَبُولِهَا،

(۱) و بعید نیست که وکالت محقق شود با نوشتن از جانب موکل (۲) و رضایت توسط وکیل (۳) اگرچه نامه با فاصله زمانی رسیده باشد. (۴) پس موالات بین ایجاب و قبول آن شرط نیست.

متن عربی و ترجمه:

مسأله ۱- (۱) يُشْتَرَطُ فِيهَا عَلَى الْأَحْوَابِ التَّنْجِيزُ (۲) بِمَعْنَى عَدَمِ تَغْلِيْقِ أَصْلِ الْوَكَالَةِ عَلَى شَيْءٍ (۳) كَقَوْلِهِ مِثْلًا إِذَا قُدِمَ زَيْدٌ أَوْ أَهْلُ هَيْلَالِ الشَّهْرِ وَكَلَّتْكَ فِي كَذَا،

(۱) بنابر احتیاط وکالت باید منجز و قطعی باشد. (۲) به این معنی که اصل وکالت معلق بر چیز دیگر نباشد (۳) مانند اینکه بگوید اگر زید آمد یا زمانی که هلال ماه دیده شد تو وکیل من در فلان کار هستی. [که در این دو مثال، وکالت معلق بوده و باطل است.]

(۱) نَعَمْ لَا بَأْسَ بِتَغْلِيْقِ مُتَعَلِّقِهَا (۲) كَقَوْلِهِ أَنْتَ وَكَيْلِي فِي أَنْ تَبِيعَ دَارِي إِذَا قُدِمَ زَيْدٌ (۳) أَوْ وَكَلَّتْكَ فِي شِرَاءِ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا.

(۱) بله تعلیق متعلق وکالت اشکال ندارد (۲) مانند اینکه به موکل بگوید: تو وکیل من در فروش خانه ای به شرط آن که وقتی زید آمد بفروشی (۳) یا وکیل در خرید فلان چیز در فلان زمان هستی.

## مسأله ۲- شرایط وکیل و موکل

نکته ۱- برای تحقق عقد وکالت هم وکیل و هم موکل باید دارای قصد، عقل، بلوغ و اختیار باشند.

۱/۱- عقل و اختیار و قصد دارای استثنا نیست و در هر وکالتی هم وکیل و هم موکل باید دارای عقل و قصد و اختیار باشند اما در مورد بلوغ، زمانی که وکیل صرفاً برای انعقاد عقد (نه سایر مسائل مرتبط با عقد مانند تحویل دادن ثمن و...) وکیل شده باشد اگر وکیل صغیر ممیز باشد (نه صغیر غیر ممیز) و شرایط انعقاد عقد را نیز بدانند وکیل شدن وی برای انعقاد عقد جایز است.

نکته ۲- موکل در اموری می‌تواند به دیگری وکالت دهد که انجام آن کار توسط خودش صحیح باشد مثلاً سفیه و ورشکسته از انجام امور مالی خود مانند خرید و فروش ممنوع هستند اما از انجام امور غیر مالی مانند طلاق ممنوع نیستند حال چون ورشکسته حق فروش خانه خود را ندارد نمی‌تواند دیگری را وکیل در فروش خانه کند اما چون ورشکسته حق طلاق دادن دارد در مورد طلاق می‌تواند وکالت دهد.

نکته ۳- یکی از شرایط تحقق عقد وکالت این است که انجام عملی که وکیل بر عهده گرفته عقلاً و شرعاً برای وی ممکن و جایز باشد مثلاً از نظر شرعی خواندن عقد نکاح و صید در حال احرام جایز نیست لذا مُجرِم (کسی که در حج بوده و در حالت احرام است) نمی‌تواند وکیل شخص دیگری در امر نکاح یا صید شود.

نکته ۴- همانگونه که از دو نکته فوق مشخص است برای تحقق وکالت، باید انجام مورد وکالت هم برای موکل و هم برای وکیل جایز باشد و اگر انجام مورد وکالت برای یکی یا هر دو جایز نباشد وکالت محقق نمی‌شود.

لغات:

تَوَكَّلُ: وکیل شدن، پذیرش وکالت	تَوَكِيلُ: وکالت دادن
مُجَرَّدٌ: صرف، تنها	صَبِيٌّ: نابالغ
وَكَّلَ فِيهِ: آنچه به آن وکالت داده است.	مُرَاعِيًا: رعایت کردن
إِمْسَاكٌ: نگهداری	إِبْتِئَاعٌ: خرید

متن عربی و ترجمه:

مَسْأَلَةٌ ۲- (۱) يُشْتَرَطُ فِي كُلِّ مِّنَ الْمُوَكَّلِ وَالْمُوَكَّلِ الْبُلُوغُ وَالْعَقْلُ وَالْقَصْدُ وَالْإِخْتِيَارُ، (۲) فَلَا يَصِحُّ التَّوَكُّيلُ وَ لَا التَّوَكُّلُ مِنَ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُكْرَهِ، (۳) نَعَمْ لَا يُشْتَرَطُ الْبُلُوغُ فِي الْوَكِيلِ فِي مُجَرَّدِ إِجْرَاءِ الْعَقْدِ عَلَى الْأَقْرَبِ، (۴) فَتَصِحُّ تَوَكُّيلُهُ فِيهِ إِذَا كَانَ مُمَيَّزًا مُرَاعِيًا لِلشَّرَائِطِ،

(۱) در موکل و وکیل، بلوغ، عقل، قصد و اختیار شرط است. (۲) پس وکالت دادن و پذیرش وکالت از جانب نابالغ و مجنون و مکره (اکراه شده) صحیح نیست. (۳) بله بنابر اقرب لازم نیست وکیلی صرفاً می‌خواهد عقد را اجرا کند بالغ باشد، (۴) پس قبول وکالت در انعقاد عقد هرگاه ممیز باشد و شرایط [انعقاد عقد] را رعایت کند صحیح است.

(۱) وَيُشْتَرَطُ فِي الْمَوْكَلِ كَوْنُهُ جَائِزُ التَّصَرُّفِ فِيهَا وَكَلِّ فِيهِ، (۲) فَلَا يَصِحُّ تَوْكِيلُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفَاهِهِ أَوْ فُلْسِهِ فِيهَا حُجْرَ عَلَيْهِمَا فِيهِ (۳) دُونَ غَيْرِهِ كَالطَّلَاقِ،

(۱) و در موکل شرط است در آن چه که به آن وکالت می‌دهد جایزالتصرف باشد. (۲) پس محجوری که سفیه یا مفلس (ورشکسته) است نمی‌تواند در کارهایی که از انجام آن ممنوع است وکالت دهد (۳) اما در کارهای غیر مالی مانند طلاق [وکالت دادن توسط سفیه و ورشکسته] اشکال ندارد.

(۱) وَأَنْ يَكُونَ إِيقَاعُهُ جَائِزًا لَهُ وَلَوْ بِالتَّسْبِيبِ، (۲) فَلَا يَصِحُّ مِنْهُ التَّوَكِيلُ فِي عَقْدِ النِّكَاحِ أَوْ ابْتِياعِ الصَّيْدِ إِنْ كَانَ مُحْرِمًا،

(۱) شرط دیگر [که در موکل باید وجود داشته باشد] اینکه انجام کار ولو به تسبیب برای موکل جایز باشد (۲) پس اگر در حال احرام باشد نمی‌تواند در اجرای عقد نکاح یا خرید صید وکیل بگیرد.

(۱) وَ فِي التَّوَكِيلِ كَوْنُهُ مُتَمَكِّنًا عَقْلًا وَشَرْعًا مِنْ مُبَاشَرَةٍ مَا تَوَكَّلَ فِيهِ، (۲) فَلَا تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمُحْرِمِ فِيهَا لَا يَجُوزُ لَهُ (۳) كَابْتِياعِ الصَّيْدِ وَإِمْسَاكِهِ وَإِيقَاعِ عَقْدِ النِّكَاحِ.

(۱) در وکیل شرط است که عقلاً و شرعاً بتواند مورد وکالت را بتواند انجام دهد. (۲) پس محرم [کسی که برای انجام حج در احرام است] نمی‌تواند کاری که برای خودش انجام دادنش اشکال دارد، برای دیگری به وکالت انجام دهد (۳) مانند خرید صید و نگهداری آن و اجرای صیغه نکاح.

مسئله ۴- صحیح بودن وکیل شدن سفیه و ورشکسته

نکته ۱- لازم به توضیح است از آنجا که مسئله ۴ با مسئله ۲ دارای ارتباط است لذا با یک جا به جایی مسئله ۴ قبل از مسئله ۳ آورده شده است.

متن عربی و ترجمه:

مسئله ۴- تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفَاهِهِ أَوْ فُلْسِهِ عَنْ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ لَا حَجْرَ عَلَيْهِ.

کسی که به خاطر سفیه بودن و فلس (ورشکستگی) محجور است می‌تواند وکیل کسی که محجور نیست شود.

نکته ۱- طبق مسأله ۲ و مسأله ۴ اگر کسی سفیه یا مفلس (ورشکسته) باشد می‌تواند در امور غیرمالی وکالت دهد اما نمی‌تواند در امور مالی به کسی وکالت دهد (سفیه و ورشکسته در امور مالی نمی‌تواند موکل باشد)

اما سفیه یا ورشکسته می‌تواند وکیل دیگری شود (چه امر مالی باشد چه امر غیر مالی) (به عبارتی سفیه و ورشکسته می‌تواند در تمام امور اعم از مالی و غیر مالی وکیل باشد)

فرض کنیم سعید ورشکسته یا سفیه است اما کاظم سفیه و ورشکسته نیست حال:

سعید فقط می‌تواند در امور غیر مالی به کاظم وکالت دهد اما در امور مالی نمی‌تواند وکالت دهد.

کاظم می‌تواند به سعید وکالت دهد چه امر مالی باشد چه غیر مالی

نکته ۲- شاید برای خواننده گرامی این سؤال پیش بیاید که چرا با وجود اینکه قسمت آخر مسأله ۲ اشاره شده بود باید انجام مورد وکالت برای وکیل جایز باشد و به همین دلیل گفته شد کسی که در حال احرام است نمی‌تواند وکیل دیگری در عقد نکاح بشود پس چرا در مسأله ۴ گفته شد ورشکسته یا سفیه با وجود اینکه نمی‌تواند در امور مالی خود تصمیم بگیرد، می‌تواند وکیل دیگری در امور مالی و غیر مالی باشد؟ پاسخ این است که ورشکسته یا سفیه فقط از تصرف در اموال خود ممنوع است (نه اینکه اساساً معامله وی حرام باشد) به همین دلیل وکیل شدن وی مانع ندارد اما کسی که در حال احرام است از نظر شرعی اساساً حق ندارد عقد نکاح منعقد کند چه برای خود و چه برای دیگری به همین دلیل وکیل شدن وی اشکال دارد.

### مسأله ۳- جواز وکیل شدن کافر و استثنائات آن

نکته ۱- وکیل می‌تواند کافر یا مرتد باشد (چه مرتد فطری باشد چه مرتد ملی) و در این مورد تفاوتی ندارد موکل کافر است یا مسلمان (بنابراین کافر یا مرتد می‌تواند وکیل مسلمان یا کافر شود) تنها در اموری وکیل نمی‌تواند کافر باشد که انجام آن کار توسط کافر ممنوع باشد مانند موارد زیر (که انجام آن توسط کافر ممنوع بوده در نتیجه نمی‌توان کافر را وکیل کرد):

- وکیل کردن کافر، که برای یک کافر قرآنی بخرد.
- کسی کافری را وکیل کند تا حقی را از مسلمانی بگیرد یا با یک مسلمان در دعوا شرکت کند حتی اگر موکل مسلمان باشد (مثلاً حسن، مسعود که کافر است را وکیل کند تا دعوایی علیه مسلمانی طرح کند که این کار جایز نیست چه موکل (حسن) مسلمان باشد چه کافر)

- نکته ۲- در مورد تعریف مرتد لازم به توضیح است مرتد کسی است که پس از بلوغ مسلمان شود اما پس از مسلمان شدن کافر شود که به دو نوع فطری و ملی تقسیم می‌شود:
- مرتد فطری کسی است که پدر و مادر وی یا یکی از آنها مسلمان باشد.
  - مرتد ملی کسی است که نه پدر وی و نه مادر وی مسلمان نباشند.

لغات:

مُصْحَفٍ: قرآن

إِبْتِیَاعٍ: خریدن

مُخَاصَمَةٌ مَعَهُ: دعوا با او

متن عربی و ترجمه:

مسألة ۳- (۱) لَا يُشْتَرَطُ فِي الْوَكِيلِ الْإِسْلَامُ، (۲) فَتَصِحُّ وَكَالَةُ الْكَافِرِ بَلْ وَ الْمُرْتَدِّ وَأَنْ كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ (۳) عَنِ الْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ (۴) إِلَّا فِيمَا لَا يَصِحُّ وَقَوْعُهُ مِنَ الْكَافِرِ (۵) كَابْتِیَاعِ الْمُصْحَفِ لِكَافِرٍ (۶) وَ كَاسْتِیْفَاءِ حَقِّ مِنَ الْمُسْلِمِ (۷) أَوْ مُخَاصَمَةِ مَعَهُ (۸) وَأَنْ كَانَ ذَلِكَ لِمُسْلِمٍ.

(۱) مسلمان بودن وکیل شرط صحت وکالت نیست. (۲) پس وکیل شدن کافر بلکه مرتد [چه مرتد ملی باشد چه] مرتد فطری باشد صحیح است (۳) چه [موکل] مسلمان باشد چه کافر. (۴) به جز کارهایی که انجام دادنش توسط کافر صحیح نیست [که در این صورت وکالت دادن به کافر صحیح نیست] (۵) مانند اینکه قرآنی را برای کافر بخرد (۶) یا اینکه حق موکل خود را از مسلمانی بگیرد. (۷) یا به وکالت از او با مسلمانی مخاصمه نماید (۸) هر چند که این کارها [برای موکلی که] مسلمان است انجام دهد.

مسألة ۵- جواز وکیل گرفتن برای کودک در اموری که انجامش توسط او جایز است.

نکته ۱- در مسأله ۲ گفته شد صغیر غیر ممیز فقط در مورد اجرای عقد و در صورتی که شرایط اجرای عقد را بداند می‌تواند وکیل شود اما در مورد اینکه صغیر می‌تواند موکل باشد یا نه لازم به توضیح است بنابر نظر برخی از فقها برخی از اعمال توسط نابالغی که ده سال سن دارد جایز است مانند وصیت کردن به کار خیر. حال اگر فتوای ما این باشد که چنین اعمالی را توسط نابالغی که به سن ده سال رسیده جایز بدانیم وی می‌تواند در اموری که انجامش جایز است وکالت دهد.

لغات:

مَعْرُوفٍ: خیر

صَبِيٌّ: نابالغ، صغیر  
عَشْرَ سِنِينَ: ده ساله

متن عربی و ترجمه:

مسألة ۵- (۱) لَوْ جَوَّزْنَا لِلصَّبِيِّ بَعْضَ التَّصَرُّفَاتِ فِي مَالِهِ (۲) كَالْوَصِيَّةِ بِالْمَعْرُوفِ لِمَنْ بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ (۳) جَازَ لَهُ التَّوَكُّيلُ فِيمَا جَازَ لَهُ.

(۱) اگر برخی از تصرفات مالی صغیری در اموالش را جایز بدانیم (۲) مانند وصیت کردن به امور خیر برای نابالغی که به سن ده سال رسیده است، (۳) وکالت دادن او نسبت به امری که انجامش برای جایز است، جایز (صحیح) است.

مسألة ۶- هر شرطی برای وکالت در ابتدا لازم است در ادامه نیز لازم است.

لغات:

جُنًا: مجنون شود

زَالَ: از بین برود

إِسْتِدَامَةٌ: ادامه

أَعْمَى: بی‌هوش شود.

عَوْدٌ: بازگشتن

متن عربی و ترجمه:

مسألة ۶- (۱) مَا كَانَ شَرْطًا فِي الْمَوْكَلِّ وَالْوَكِيلِ ابْتِدَاءً شَرْطٌ فِيهِمَا اسْتِدَامَةٌ، (۲) فَلَوْ جُنَّا أَوْ أَعْمَى عَلَيْهِمَا (۳) أَوْ حُجِرَ عَلَى الْمَوْكَلِّ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ (۴) بَطَلَتْ الْوَكَالَةُ عَلَى الْأَحْوِطِ، (۵) وَ لَوْ زَالَ الْمَانِعُ احتاج عَوْدُهَا إِلَى تَوْكِيلٍ جَدِيدٍ.

(۱) آن‌چه در وکیل و موکل در ابتدا شرط است، در ادامه نیز شرط است (۲) پس اگر [طرفین هنگام عقد وکالت شرایط انعقاد عقد وکالت را داشته باشد اما بعد از عقد وکالت] یکی از آن دو [وکیل یا موکل] دیوانه یا بیهوش شوند (۳) یا وکیل در آن‌چه وکالت داده محجور [مجنون، سفیه یا مفلس] شود، (۴) بنابر احتیاط وکالت باطل می‌شود. (۵) و اگر موانع از بین برود برای بازگشتن وکالت، باید وکالت جدیدی منعقد سازد.